

در مدارس هواپیمائی انگلستان مشغول تحصیل هستند و دولت تصمیم دارد امسال ۳۰ نفر از شاگردان را نیز بدان مدارس ارسال نماید. همچنین وزارت جنگ اخیرا یکباب مدرسه هواپیمائی ابتدائی افتتاح نموده و دارای پنججاه شاگرد است که از تکمیل دوره تحصیل آن بمدارس هواپیمائی انگلستان عزیزت خواهد نمود و مقصود دولت اینست که تا سال ۱۹۳۲ عراق دارای دسته های زیادی از طیارات بشود تا جای طیارات انگلیسی که در سال مزبور از بین النهرین خارج خواهند شد اشغال نمایند»

حکیم عظیم - قآنی شیرازی

رفتار مردمان خردمند و شیوه دانشمندان ارجمند همواره بدین وتیره است که چون خود را از حیث دانش بر تر یا لااقل همسر و مساوی با کسی نیابند در مقام عیب جوئی برنیابند و ابواب اعتراض نگشایند اگر نفسی با هویت مجهوله نسبت بمقام نفسی بر تر از خویش زبان تعرض گشاید و آغاز تعنت نماید اگرچه بظاهر مدعی فضل است ولی اینگونه کردار از وی بزرگتر برهان بر جهل و نادانی اوست خرد پروهان چنین نفسی را بهیچ نشمرند و بدیده التفات و اعتنا بدو ننگرند و اگر وی ادعای برتری نماید و باب تفضیل بر رخ خویش گشاید صاحب نظران بدون برهان ادعای او را بچیزی نگیرند و به پیشیزی نخرند هر درختی را از بارش شناسند و مرتبه هر انسانی را از رفتارش تمیز دهند !!! گنجشک هر چند مدعی آن شود که در پرواز از شهباز برترم و در طیران از همای گوی سبقت برم چون این ادعا کلامی فارغ و در خور مرتبه وجودی او نیست بدو خندند آری صرافان حقیقی جز نقد خالص نپذیرند و چون ادعائی از کسی شنوند برهان طلبند و گویند « بیار آنچه داری زمردی و زور » خوشبخت کسی که برهانی قوی مطابق ادعای خود اقامه کند و

مسکین نفسیکه اثرش بیاوه سرائی و گزاف و لاف وی شهادت دهد !!!
کسانیکه آثار و میوه درخت وجودی آنان در نزد صاحبنظران هویدا و
آشکار و از آن پی بمقدار و مرتبه صاحب اثر برده اند اگر گاهی در
مقامی بر تر از استعداد خود قدم گذارند و بال گشایند جز خسران سودی
نبینند و جز زیان نفعی نبرند نتیجه بر عکس گیرند و خود را بجهل شهره
و بنادانی سمر سازند

« گیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار کو زهر بهر دشمن و کومهره بهر دوست »
(خاقانی)

محیط امروزه ایران اگر چه تاریک و تا بدان حد از حدود
دانائی دور و بجهالت انباشته شده که بعضی بیخردان از موقع استفاده نموده
و برآند که اتکاء بمقام بزرگان زنند و خویش را از ارباب قلم و هنر
جلوه دهند و چون از آثار ادبی بی بهره و از گنج شایگان دانش بمراحل
بمید و طنیف اند ناچار یاره چندبهم بافند و گرافی چند با یکدیگر تلفیق
سازند تا بدان وسیله بتوانند شهرتی بدست کنند و مزید اشتها خود
را تعرض بمقام دانشمندان باستان و خرد پژوهان سابق نمایند و از آنجا
که غلبه با جهال و حکم اغلب راست کوته نظری چند دعاوی آنان را
صدق انکاشته و متون صفحات را از گزافهای آنان انباشته سازند لکن
در هر عصری که علم و دانائی رخت بر بسته و جهالت فرمانروا کشته
از در زوایا حائزین قصات سبق و فارسین مضمار بصیرت بوده اند که مکر
آنان را فاش و بطلان ادعای آنها ظاهر و مکشوف ساخته اند !!! آری
هنوز گویندگان هستند اندر عراق که قوت ناطقه مدد از ایشان برد
لله تحت قباب العز طایفه اخفاهم فی رداء الفقرا جلالا
غیر ملابسم شم معاطسهم جرو اعلی قلل الاجبال اذبالا
فی المثل اگر سها بر آفتاب جهانتاب طعنه زند که « خورشید
تاریک است » و یا شب تار در مقابل روز روشن کوس برتری نوازد و عتاب

آغازد که «ایروز چه تیره» و خفاش صفتی چند و نا بینائی معدود از راه سست عنصری ولینت جا نب بصدق این ادعا مدغن شوند و برآستی این گفتار اقرار نمایند صاحبان بصیر جدید و فکر و رأی سدید بهیچ روی گفتار فارغ آنان را گردن ننهند و بمصداق مثل مشهور «الشتیمة سلاح العاجز الضعیف» بضعف و عجز آنان اظهار رأی نمایند و بر بی نوائی آن بی هنران که با نا توانی داستان توانائی زنند رحمت آورده و باندرز و نصیحت پردازند و اگر مؤثر نشود و بر لجاج و عناد بیفزاید بخوبیش واگذارند و بحمقش نسبت دهند و آن گویند که لسان الغیب فرموده

گریدی گفت حسودی و رقیقی رنجید
رو تو خوش باش که ما گوش باحق نکنیم
مزرایران باستان عموماً و خطه شیراز خصوصاً از دیر زمانی

منبع ظهور افاضل و مهبط ارباب فضل و دانش بوده چنانچه در حدیث نبوی نیز باین معنی اشاره شده که یومیر «خاتم» فرموده لو كان العالم فی الثریا لتنا ولته رجال من هولاء (و اشار الی سلمان الفارسی) و فی بعض الآثار (لتنا ولته رجال من فارس) یعنی اگر دانش در ثریا مقام گزیند همانا مردمانی از این گروه (اشاره بسلمان پارسی فرمود) ویرا بدست کنند و در برخی اخبار بدینسان ماثور «که دانش را از ثریا مردمانی از اهالی شیراز بدست آوردند) و جز این اخباری بسیار از مهابط فیض یزدان در اینخصوص بیادگار است) و ادیبی فرموده

زهر خاکی نیاید بوی عشقی
مگر از خاک شیراز و نساپور

اغلب از حکما و سخن سرايان ایرانی نژاد از آن خطه پاک و زمین تابناک بمنصه ظهور آمده که اسامی آنان زینت بخش تاریخ ایران است و هر يك در عصر خود اگر چه بواسطه جهل محیط در اقلیت مانده بودند لکن بوسیله بیانات حکمت امیز و سخنان اتشین شور انگیز در خرق حجبات اوهام و تقالیم گوشیده و بوسایل متعدده از قبیل تألیف کتب مشوره و نقل حقایق از لسان عجماوات و جمادات و نظم معانی در

پرده غزلیات و قصاید مدحیه و مطایبات و غیره بنشر آن گفتارهای آتشین پرداختند و زلزله در ارکان خرافات محیطه ب مردم انداختند و معایب نادانی و جهالت و موهوم پرستی را با فرد ملت نمایش داده و حسن نوع پرستی و خدمت بانواء بشر را عموماً در ملت ایجاد نموده و هر یک بمقتضای حکمت و دانش مطابق عادات منتشره عصر خود زندگانی نموده در ظاهر با عموم معاشر و در باطن بوسیله قوت بیان در نشر حقایق کوشیدند و نام نیک خود را ابدالدهر و الاعتصار نقل مجالس و محافل عالی و دان قرار دادند و خویشرا بزندگانی سرمدی و بقای جاودانی نائل ساختند !!!

منجمله از آن نفوس دانشمند و خیر خواهان ارجمند « حکیم عظیم قآنی شیرازی » است که صیت و شهرت فضل و دانش وی عالمگیر و مستغنی از توصیف و تذکر است اینمرد عظیم و بخرد حکیم در زمانیکه لشکر استبداد بر مرزایران احاطه داشت و خرافات و موهومات انتشار تامی یافته بود و مردم در قید خرافات گرفتار و در بند تقالید مدعیان منصب دوست مهوس پای بند بودند نشو و نما مینمود و چون جامعه را در امراض مهلك گرفتار دید زبان بسخن گشاد و در صدد رفع و علاج آن اسقام ساریه بر آمد حقیقت عالم نمایان ریاست طلب را که مردم را همواره نادان خواهند تا بدان واسطه بساط ریاست خویشرا محفوظ دارند ب مردم در ضمن قصاید و غزلیات و مطایبات و قطعات خود ظاهر و بایر نمود و از فسون و فریب آنان افراد ملت را تحذیر فرمود اصل نوع پرستی بشر را عموماً اشکار ساخت و مردم را به معاشرت با یکدیگر و محبت بتمام افراد در ضمن بیانات جدیه و هزلیه از آنجا که میل مردم بدان است تحریص نمود چنانچه خود فرموده و باین معنی اشاره نموده

ایدریغاخلق عالم بیشتر طفل اند طفل کز برای خنده میخوانند شیرین قصه
ز آنسبب در قصه باید رازها گفتن تمام تا نباشد کودکان را در شنیدن غصه

هم مگر قاینای صاحب‌دلی پیدا شود تا که در هر قصه یابد از نصیحت حصه و کمتر از گفته‌های ویست که عاری از ذکر حقایق و اصول اخلاق راقیه باشد و هر کس بدقت در دیوان اینمرد بزرگ نظر افکند و تعمق کند ویرا حاوی و شامل صفات راقیه و مشحون از حقایق علوم متعارفه خواهد دید و بعلاوه روحیات زمان استبداد را در ضمن بیانات وی بطوری بسط خواهد یافت که حقیقه ذکر و اشاره بآن حالات عبرت آیندگان و اندرز افراد آئیه ایران است!!! حال اگر برخی از نفوس ضعیفه برای آنکه شهرتی بدست کنند و بقول استاد هنرور آقای وحید برخی «از غربای کشور شعر و ادب بر آن شوند که بوسیله کلمات بهم بافته چندی که هم چون طبل تهی عازی از واقعیت و مغز است بمقام چنین استاد شهر جسارت و تعرضی روا داشته و نسبت سوء اخلاق باین حکیم بزرگ دهد همانا منبعث از عدم درک مقصود و تفکر نکردن در حقایق اشعار این مهین استاد و از قبیل دیدار نقش خویش در آب می باشد خرد مندان و عقلای ناس را که برفع عیوب اخلاقی خود کوشیده و خویش را کاملاً بصفات عالیه آراسته اند شیور چنانستکه اگر در نفسی هزار عیب و یک هنر بینند چشم از آن عیوب پرشیده و بدان یک صفت نگران شوند حکیم مشهور نظامی در مخزن الاسرار آورده

پای مسیحا که جهان مینوشت	بر سر بازارچه میگذشت
گرگ سگی بر گذر افتاده بود	یوسفش از چه بدر افتاده بود
بر سر آن جیفه گروهی قطار	بر صفت کرکس مردار خوار
گفت یکی وحشت این در دماغ	تیرگی آرد چو نفس در چراغ
وان دگری گفت اگر حاصل است	کوری چشم است و بلای دل است
هر که در آن پرده بوائی فزود	بر سر آن جیفه جفائی نمود
چون بسخن نوبت عیسی رسید	عیب رها کرد و بمعنی رسید
گفت ز نقشی که در ایوان اوست	در بسفیدی نه چو دندان اوست

عیب کسان منکرو احسان خویش دیده فرو بر بگریبان خویش
 اما آنکسان که منبع نقایص اند کجا رواست که به پست تراز
 خود خورده گیرند تا چه رسد بمقام کسانی که هزارها مرحله درجات آنان
 از آن نفوس عیب جو برتر و بالاتر است اینگونه نفوس از عیوب خود
 بیخبر و بدیگران ناظر چنانچه شاعر گفته

ابتصر فی العین منی قذی
 وفی عینک الجذع لاتبصر
 حکیم قاآنی فرموده

مرد کز عیب خویش بی خبر است
 جام بیچارگان چرا شکند ؟
 هنر دیگران شمارد عیب
 آنکه سینای مینهد در جیب
 و نیز فرموده است

ای دل چو تو حال صفت خویش ندانی
 اینگرده که بر دامت از عجب نشسته
 بیپوده سخن از صفت غیر چه رانی
 آید عجبم کز چه ز دامن نشانی
 چون خود همه عیبی چه کنی عیب کسان فاش
 بر غیر چه خندی چو تو خود بدتر از آنی
 بر عیب تو چون پرده بپوشید خداوند
 ظلم است اگر پرده مردم بدرانی
 قاآنی اگر مرد رهی بار بیفکن
 تا از دو جهان تو سن همت برهانی
 اگر چه بمفاد قول مثبتی که گفته

و اذا انتك مذمتی من ناقص
 ففی الشهادة لی بانی کامل
 نفس اعتراض ناقصین دلیل کمال درجه و علو مقام حکیم است
 چه که گفته اند

فلا زالت الاشراف تهجی او تمدح
 لکن مزید الاهیة المقام گوئیم
 اگر حکیم را در ضمن اشعار تعریف و توصیف از باده ناب و
 بانك رباب موجود اینمعنی دلالت بر سوء اخلاق وی نکند چه برسم
 شاعران ما هر سخن سرائی کرده چنانچه خود فرماید
 شعرا را بود این قاعده از عهد قدیم
 که سخن از می و معشوق در اشعار افتد
 این مسئله در میان اساتید سخن جریبان تامی را در بر گرفته

که هر يك از عارف و حكيم و چكاده گوی و غزل سرای در ضمن گفته های خود سخن از وصف می و معشوق و بانك تار و . و . و . میسرایند و قدرت شاعرانه می نمایند چنانچه غالب رباعیات فیلسوف ایران عمر خیام نیشابوری و شیخ شیراز و غیر هما از این کنایات و بیانات مشحون و هر يك از گفته های خداوندان شعر و ادب از اینگونه سخنان مملو است و اگر این معنی باعث شده که متجاسر معهود حكيم قائمی را بر سوء اخلاق طعنه زده بنا بر این جسارت وی نسبت بمقام جمیع بزرگان و سخن سرایان تراوش کند !!! فلیتق الله قائله !!! و اگر برخی سخنان مطایبه مانند از حكيم عظیم در ضمن گفتار بیادگار مانده قطع نظر از اقتضای محیط وی از باب طبع آزمائی است آری !!!

ناطق کامل چو خوان باشی بود بر سر خوانش زهر آشی بود

(مولوی)

اساتید دیرینه نیز در این مضمار وارد و در بیانات اغلب سخن سرایان نامدار ایران از قبیل حكيم ابیوردی «انوری» و شاعر سمرقندی «سوزنی» از اینمقوله گفتار هائی موجود است حتی حضرت شیخ افسح المتكلمین اگر چه یکجمله از مطالبات فقط منسوب بدوست و لکن دسته دیگر از آن مسلماً از خود اوست که نظر بحکمت و اقتضای عصر در اینمسئله سخن رانده و رانده اند و در ضمن هزل و مطایبه حقایقی نهفته اند آری حکما و دانشمندان هر گفتاری که گویند غرض اصلی آنان ذکر حقایق و اصول اخلاقیه است که عاقبت وخیمه شهوت رانی را بمردم نمایش داده و آن ها را از خراب غفلت بیدار و از بند تقلید و تعصب و اوهام برهانند و چون شخص غریبی بکشور آنان وارد شود از آنجا که به زبان آنها آشنا نه نعمت آغاز و تعرض اظهار نماید که گفته اند «الغریب کالاعمی» قائمی فرماید

چون زبان را ز دل نمیداند چیستش چاره غیر دلتنگی

چون نداند زبان رومی را از حسد تنگدل شود زنگی
 غافل از آنکه غربت و جهالت دیدگان وی را کور و از وصول به
 حقیقت مهجور ساخته فلا یلو من الانفسه

اصطلاحاتی است مرا بدال را که از او نبود خبر اقوال را
 بانك مرغان را اگر و اصف شوی بر مراد مرغ کی واقف شوی
 كر بیاموزی صغیر باجلی نو چه دانی کاو چه دارد با گلی
 (مولوی)

انکس که ز شهر اشنائی است داند که متاع ما کجائی است
 (نظامی)

حال اگر وجود اینگونه بیانات شخصی صحرائی و «دشتی» را
 که غریب کشور و شهر ادب و حکمت است و ادار نموده که بمقام حکیم
 جسارت کند و علی العمیا از جهالت خود بشیوه کفتار بزرگان نسبت
 باینمرد عظیم تعرض نماید بهتر آنکه قدم فرا تر نهد و بسایرین نیز آنچه
 که بحکیم نسبت داده نسبت دهد

(!!! نمیگویم چه گفته شرم آید ز بی آزر میش ازرم آید)
 (ایرج میرزا)

تا بیش از این برسوائی و الشهار جهالت خود کوشیده باشد و
 بهیچوجه بمقام بزرگان از اینگونه سخنان تهمت امیز لطمه وارد نگردد
 قاتنی فرموده

حشمت من در سخن صدره ازان برتر است

کز پی يك طبیتم خصم كند گیر و دار
 و اگر گوید قصائد مدحیه حکیم دلالت بر سوء اخلاق وی دارد
 این معنی نیز از حقیقت دور و قائل ان بجهالت تزدیک است چه مردمان
 خرد مند در هر عصری باقتضای محیط و زمان خود سخن رانند و بمعاشرت
 گریند تا بتوانند اساس زندگی خود را تا اندازه محافظه و نگاهداری نمایند

قائنی فرماید

نفسم صبور و قلب شکور است لاجرم خوشنودم از زمانه برزق مقدر
 لیکن بحکم آنکه ضرور است اکتساب اهنگ پای بوس ملک دارم ایدرا
 زمان و محیط حکیم عنصری و منوچهری و استاد فرخی سیستانی
 اقتضای آن داشته که متتابعاً در مدیحه ال غزیه سخن سرایشها کنند و به
 مدح محمود و مسعود چکامه ها گویند و گفتارها بنظم آرند و تا بدان
 حد در این مورد حریص و مورد الطاف و انعام سلطانی میشدند که غضائری
 رازی در قصیده معروفه خود بدینگونه سخن کرده است

اگر کمال بجاه اندر است و جاه بمنال مرا بدین که ببینی کمان را بکمال
 من آنکس که بمن تا بحشر فخر کند هر آنکه بر سر یک بیت من نویسد قال
 تا آنجا که گفته اند

بس ایملک که جهان را بشبهه افکندی که ز سرخ است این باشکسته سنک و سفال
 بس ایملک که ضیاع من و عقار مرا نه اقیاب مساحت کند نه باد شمال
 چه خوب کرد که پیدانکرد هر دو جهان یگانه ایزد دادار بی نظیر و همال
 و گر نه هر دو جهان را کف تو بخشیدی امید بنده نماندی بایزد متعال
 اقتضای عصر و محیط بود که عنصری را بمدح محمود بدینگونه
 سخن سرا کرد

هنر سرشته کند یا گهر سرشته کند مجرری که کند مدح شاه را تحریر
 چنان براند تدبیرها که پنداری همی مقابل تدبیر او رود تقدیر
 خدای سخت وقوی گفت باش آهن را از آن سبب که دو بود اندر آهنش تدبیر
 یکی که تیغ بود زو بدست شاه اندر دیگر که باشد بر گردن عدوزنجیر

الخ

و كذلك حکیم قائنی را اقتضای زمان و محیط بود که مجبور نمود

تا در ستایش سلاطین استبداد مدار بدان گونه سخن سراید
 در درباریکه مصداق قول گوینده بوده آنجا که گوید

بعهد ناصرالدین شاه غازی بود گنجشک را با باز بازی
 بود در دزگه او محترم تر کریم شیرکی از فخر رازی
 جز این وتیره که حکیم قاآنی اتخاذ کرده زیستن ممکن نبود
 حریری گوید

فلما تعامی الدهر و هوا بوالوری عن الرشد فی انحاءه و مقاصد
 تعامیت حتی قیل انی اخو عمی ولاغروان یحذالفتی حدواوالله

و اگر این مردمان بزرگ باقتضای دوره خود سخن نمیگفتند
 همانا از نوائب زمام داران زمان محفوظ نمانده و بکلی امور تعیش و
 اساس حیات انسان از هم گسیخته میگردید و شاید بیم جان نیز بود
 و این معنی را حرص و تملق گوئی نتوان نامید بلکه حقیقت حکمت و
 عمل بمقتضای زمان بوده حکیم اینمعنی را دریافته و هویت و مقام
 عزت نفس خود را در ضمن اشعارش برای ما بیادگار گذاشته تا از قضاوند
 مدحیه او کسی گمان نبرد که بچاپلوسی مشغول بوده قال

بزرگ بارخداداند آنکه از در حرص نسوده دست توسل به هیچ دامانم
 اگر بکاح کسی خواستم شدن بمثل دو گام ره سپر من نبرد فرمانم
 ورم زخان خسان لقمه بچنک افتاد بگاہ مضع اطاعت نکرد دندانم
 و گریوی کسی خواستم گشادن چشم حجاب مردمک دیده گشت مژگانم
 حکایتی کنمت بی شکایتی که هرگز زبان مطیع نباشد بهزل و هذیانم
 درستی سخنم از درشتی است پدید نهفت اطلسم از چه بگفت سوهانم
 بکای از همه احشای من نخواهی دید رهین طعمه موری زنان دونانم
 چو کوزه دست بکش نیستم چو بر در کس که آبرو برد از بهر لقمه نانم
 ز جوی همت اشرار می نوشم آب و گر فواره خون بر جهدز شریانم
 نه رند ساده یرستم نه مست باده پرست نه شیخ عام فریبم نه تعزیت خوانم
 تا انجا که فرماید

کیم من اخر قانی اسمان هنر که در سخا و سخن بو فراس و قانم
چنان بو حشتم از انس این جهان خراب که بوم خط غلامی دهد بویرانم
مراز هر دو جهان بهره جز توکل نیست که می بس است زدو جهان خدای دو جهانم
بچشم خلق هلالم ولی مالالم نیست که هم نشان کمال منست نقصانم

الخ

از این قبیل بیانات وی بخوبی استفاده توان کرد که چه حداز
عادات محیط در تنگنای بوده و چه روزگاری داشته و نیز بمقام عفت و
عزت نفس وی این قبیل گفته های وی بزرگترین دلیل و مغرضین جاهل
هر چه برهان موهومی بیافند و جسارت بمقام چنین شاعری بزرگ خواهند
سقیم و علیل است !!!

قطع نظر از تمامی این حیثیات جنبه دانش و احاطه ادبی حکیم
سزاوار هر گونه مدح و ثنا و توصیف و تقدیس است و اگر از جمیع
مزایای وی چشم پوشیم باید بمقام ادبی وی ستایش نمود گویند چون ابی العلا
معری بمراد با وجود آنکه در میان عامه بکفر و زندقه اشتهار داشت سید
رضی برادر علم الهدی قصیده در مرثیه وی سرود برخی بدو ایراد کردند
که لیاقت اینگونه سوگواری ندارد چو نیست که در مقام رثاء بر آمدی سید
رضی گفت « انما رثیت فضله یعنی همانا فضل و دانش او را رثا گفتم
چه مقام ابی العلا بواسطه فضل و دانش و ادب دو ستیش متعالی و سزاوار
مدح و تقدیر است

ما ا کنون که با حکیم قانی معاصر نه و تقریباً هفتاد و شش
سال از وفات او میگذرد و اینک از بیانات وی پی بمقام ادبی از برده و
سخنان شیرینش مقام فضل و دانش و حکمة و فکر منور او را در آن عصر
ناریک برای ما آشکار و واضح میسازد از اینراه لا اقل لازم است که مقام
ویراء محفوظ داریم و اگر تصادفاً از نفسی تعرض و جسارتی بساحت اینحکیم

عظیم شده از راه حفظ جنبه ادبیه و تقدیس مقام دانش و فضل بر وی واجب که از جسارات خود بیوزش خواسته و بجامعه ادب پروران از این هفودوزات تقدیم معذرت نماید و بداند که العذر عند کرام الناس مقبول

همدان - ۱۷ فروردین / ۱۳۰۷

«ع. ح. اشراق خاوری»

کشکول

تاریخ هجری

التقاط از مطبوعات عربیه

عبدالله بن قیس المکنی و المدعو بابی موسی الاشعری - در زمان امارت بصره اش بخلیفه وقت «عمر» چنین نکاشت

« فرامین مطاعه خلافة پناهی که شرف

وصول ارزانی میدارد بواسطه معلوم نبودن زمان اصدار آن ما را بامحذور مواجه مینماید

موضوع پسند خاطر خلیفه واقع و در صدد اتخاذ تاریخی اسلامی برآمد - چون حکومت اسلامی مشکله از جمهور و اشتراط و استبداد بود . اصحاب شوری :

« علی . عثمان . طلحه . زبیر . سعدوقاص . عبدالرحمن بن

عوف . سودبن مخرجه » را در حجره تایشه گرد آورده قضیه را بمیان نهاد :

برخی گفتند ولادت حضرت رسول ابتداء تاریخ باشد

جمعی بعثت را خواستند